



## درس فراج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله هجدهم  
موضوع جزئی: فرع اول (ادله قول به جواز بقاء بر تقلید و عدم جواز بقاء)  
تاریخ: ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱  
مصادف با: ۲۴ جمادی الثانی ۱۴۳۳  
سال دوم  
جلسه: ۱۱۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در ادله قائلین به عدم جواز بقاء بر تقلید مجتهدی است که بعضی از شرایط و اوصاف معتبره در مرجع تقلید را از دست داده است؛ عرض کردیم موضوع این مسئله عبارت است از اینکه مجتهد وقتی شرایط و اوصاف را از دست داد، مسلماً آراء و فتاویی که در حال زوال شرایط از او صادر می‌شود معتبر نیست بحث در این است که آیا مقلد می‌تواند بر تقلید این مجتهد باقی بماند و از فتاویی که از او در حال وجدان شرایط صادر شده، تقلید کند یا نه؟ گفتیم که قائلین به جواز بقاء بر تقلید این مجتهد به چند دلیل تمسک کرده‌اند که سه دلیل آن را دیروز بررسی کردیم.

### دلیل چهارم: استصحاب

به این بیان که فتوای این مجتهد قبل از زوال اوصاف و شرایط معتبره در مرجع تقلید یقیناً حجت بود. در گذشته که این مجتهد واجد این اوصاف بود ادله جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد، این فتوی را در حق او حجت کرده بود، الان بعد از زوال این اوصاف و شرایط شک می‌کند آیا حجیت آن فتوی به قوت خودش باقی است یا نه؛ استصحاب بقاء حجیت فتوای این مجتهد را می‌کند.

طبق این تقریر استصحاب یک حکم وضعی است. البته این استصحاب را به انحاء دیگری هم می‌شود تقریر کرد مثلاً اینکه یک حکم تکلیفی را استصحاب کنیم یعنی استصحاب جواز تقلید از این مجتهد به این بیان که قبلاً تقلید از این مجتهد یقیناً جایز بود الان شک می‌کند تقلید از چنین مجتهدی که شرایط را از دست داده جایز است یا نه، استصحاب جواز تقلید می‌کند. این هم یک نحوه تقریر از استصحاب است که یک حکم تکلیفی است یا مواردی از این قبیل که البته این مهم نیست که استصحاب یک حکم وضعی باشد یا استصحاب یک حکم تکلیفی، مهم این است که ببینیم که آیا این استصحاب اینجا جریان دارد یا نه؟

### بررسی دلیل چهارم:

این استصحاب به نظر ما جریان دارد و مشکلی در برابر این استصحاب نیست؛ اشکالاتی که به این استصحاب و امثال آن ممکن است وارد شود قبلاً طرح شده و پاسخ داده‌ایم مثلاً یک اشکال این است که رکن مهم استصحاب بقاء الموضوع است و اینجا موضوع باقی نیست؛ موضوع برای حجیت فتوی قول و فتوای مجتهد جامع شرایط بود یا جواز تقلید از مجتهد جامع شرایط ثابت بود، الان که بعضی از اوصاف را از دست داده موضوع عوض شده و استصحاب جاری نمی‌شود مثل اشکالی که مرحوم آقای آخوند در استصحاب حجیت فتوای میت کرده‌اند؛ اشکال ایشان این بود که موضوع منهدم شده لذا استصحاب

جاری نیست که ما به مرحوم آقای آخوند پاسخ دادیم که موضوع باقی است حتی در جایی که مجتهد از دنیا برود گفتیم که موضوع باقی می‌باشد در اینجا که به طریق اولی موضوع باقی است البته در موضوع تغییراتی باید پدید آید تا منشأ شک شود و الا شک در بقاء معنی ندارد. لذا به نظر می‌رسد این استصحاب از این نوع اشکالات میراست و با آن می‌توان جواز تقلید از مجتهدی که بعضی از اوصافش را از دست داده ثابت کرد.

این چهار دلیلی است قائلین به جواز بقاء بر تقلید مجتهدی که بعضی از شرایط معتبره در مرجعیت را از دست داده، اقامه کرده‌اند.

### **ادله قائلین به عدم جواز بقاء بر تقلید:**

در مقابل هم قائلین به عدم جواز بقاء بر تقلید از چنین مجتهدی، به چند دلیل تمسک کرده‌اند:

#### **دلیل اول: اجماع**

بعضی بر این مسئله ادعای اجماع کرده‌اند به این بیان که همان اجماعی که دلالت بر اعتبار علم، عدالت و امثال آن در مرجع تقلید می‌کند و به استناد آن اجماع تقلید از مجتهد عادل جایز شد، همان اجماع بر اعتبار عدالت و علم و امثال آنها بقاءً دلالت می‌کند یعنی وقتی اجماع اصل اعتبار این اوصاف را حدوداً ثابت کرد چون معاهد اجماعات اطلاق دارد، لذا می‌توان از این اجماع اعتبار این اوصاف را بقاءً هم استفاده کرد.

**بررسی دلیل اول:** به نظر می‌رسد که این دلیل قابل قبول نیست:

اولاً: این اجماع یک اجماع تبعدی نیست بلکه یک اجماع محتمل المدرکیه است چون اجماعی کاشف از رأی معصوم است که مستند و مدرک آن برای مجمعین معلوم نباشد زیرا ممکن است مجمعین بر اساس یکی از ادله‌ای عدم جواز، اجماع کرده باشند، لذا دیگر این اجماع تبعدی نیست و محتمل المدرکیه هم است. پس این اجماع ارزشی ندارد.

ثانیاً: بر فرض که چنین اجماعی باشد این فقط در مورد برخی از اوصاف است در حالی که بحث ما کلی می‌باشد و در مورد همه اوصاف و شرایط است. لذا اجماع دلیل قابل قبولی نیست.

#### **دلیل دوم: ظهور ادله جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد**

ادله جواز تقلید اعم از آیات و روایات ظهور در این دارند که تقلید از مجتهد در صورتی جایز است که این شرایط را هم حدوداً و هم بقاءً داشته باشد و اگر چنانچه بعضی از آن شرایط زائل شد دیگر تقلید از او جایز نیست و باید به دیگری رجوع شود. حال چگونه ادله جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد بر این مطلب دلالت می‌کند؟

آیات و روایات دلالت می‌کنند بر اینکه مجتهد و مفتی در حالی که به رأی و نظر او عمل می‌شود باید واجد این اوصاف باشد؛ مانند روایت «فللعوام أن یقلدوه» که می‌خواهد بگوید: اگر مجتهدی عادل بود مقلدین می‌توانند از او تقلید کنند. این «للعوام أن یقلدوه» یعنی آن یقلدو این مجتهد عادل را یا «لعلهم یحذرون» یعنی وقتی که از این مجتهد متحذر می‌شوند باید او فقاهت بالفعل داشته باشد، مجتهد باید عدالت بالفعل داشته باشد. پس ادله جواز تقلید و حجیت فتوای مجتهد ظهور در این دارد که در حین عمل مقلد به فتوای این مجتهد او باید واجد اوصاف لازمه باشد. اگر مجتهدی این اوصاف را از دست داد و این شرایط از او زائل شد، اگر مقلد بخواهد به فتوای او عمل کند او فی الواقع عمل به فتوای فقیه غیر عادل کرده یا عمل به فتوای غیر فقیه

کرده است پس این دیگر تقلید از مجتهد جامع شرایط نیست بنابراین وقتی این اوصاف را از دست داد، دیگر تقلید از او جایز نیست.

### بررسی دلیل دوم:

این دلیل هم به نظر ما ناتمام است؛ زیرا همان گونه که سابقاً هم بیان کردیم یکی از ادله قائلین به جواز بقاء بر تقلید این مجتهد ادله لفظیه است. گفتیم قائلین به جواز بقاء بر تقلید این مجتهد به اتصالات ادله لفظیه اخذ می‌کنند و می‌گویند ادله جواز تقلید و حجیت فتوای مفتی مطلق است؛ چون آنچه که از ادله استفاده می‌شود این است که مجتهد در حین رجوع باید این اوصاف را داشته باشد «فللعوام أن یقلدوه» یعنی وقتی که مقلد می‌خواهد از مرجع تقلید شروع به تقلید کند و وقتی که می‌خواهد فتوای او را اخذ کند باید واجد این اوصاف باشد اما اینکه در همه زمانها که مقلد می‌خواهد به فتوای این مجتهد عمل کند، باید این شرایط در مرجع تقلید موجود باشد، از ادله چنین استفاده‌ای نمی‌شود بلکه آنچه از ادله استفاده می‌شود عدالت حین اخذ الفتوی یعنی عدالت در هنگام حدوث تقلید است اما اینکه آیا بقاء وجود این شرایط لازم است یا نه، ادله اطلاق دارد و چنین قیدی در ادله نیست.

حتی بعضی بالاتر از این را در بحث تقلید مدعی شده و می‌گویند نه تنها لزومی ندارد در هنگام عمل مقلد به فتوی، مجتهد دارای شرایط باشد بلکه لزومی ندارد در حین اخذ رساله و شروع تقلید هم مجتهد واجد شرایط باشد بلکه آنچه مهم است این است مجتهد در حال استنباط این شرایط را داشته باشد به عبارت دیگر حین صدور فتوی باید جامع شرایط مرجعیت باشد لذا گفته‌اند تقلید ابتدائی از میت هیچ اشکالی ندارد چنانچه در بحث تقلید ابتدائی از میت گفتیم که تقلید از میت به حسب ادله اشکالی ندارد ولی رعایتاً للشهرة القویة احتیاط واجب کردیم.

نتیجه اینکه به نظر ما دلیل دوم تمام نیست و به هیچ وجه از ادله استفاده نمی‌شود که حین عمل مقلد باید آن مجتهد واجد اوصاف باشد بلکه لازم است مجتهد در حین رجوع و اخذ فتوی این شرایط را داشته باشد.

**بحث جلسه آینده:** بحث در دلیل سوم از ادله قائلین به عدم جواز بقاء بر تقلید مجتهد فاقد یک شرط از شرایط معتبره در مرجعیت خواهد بود.

### تذکر اخلاقی: احمق ترین مردم

روایتی از امیر المؤمنین علی علیه السلام که حضرت می‌فرماید: «احمق الناس من انکر علی غیره رذیلةً و هو مقیمٌ علیها»<sup>۱</sup>. احمق ترین مردم کسی است که بر دیگری به واسطه یک رذیلت و خصلت زشت اخلاقی خرده می‌گیرد در حالی که خودش در آن رذیلت غرق است و با آن زندگی می‌کند.

انسان به دلائل مختلف از جمله حب ذات (که اصل و اساس این امور حب ذات انسان است)، اشکالات و نقاط تاریک و سیاه خودش را نمی‌بیند اما کوچکترین نقطه‌ی تاریک و سیاه در دیگران به ذهنش بزرگ جلوه می‌کند. ما عادت داریم دیگران

۱. غرر الحکم، روایت ۳۳۴۳.

سرزنش را کنیم به خاطر بعضی از کارها مثل اینکه می‌گوییم که فلانی غیبت نکن اما نوبت خودمان که می‌رسد به راحتی غیبت می‌کنیم یا مثلاً به دیگران می‌گوییم که مواظب باشید که اسرار دیگران آشکار نکنید اما نوبت به خودمان که می‌رسد اسرار دیگران را آشکار می‌کنیم یا مثلاً به دیگران توصیه می‌کنیم با نرم خوئی و مهربانی با دیگران برخورد کنید اما نوبت به خودمان که می‌رسد به عکس عمل می‌کنیم. امیر المؤمنین (ع) کسی که این کار را می‌کند احمق‌ترین مردم دانسته است؛ احمق یعنی کسی که قدرت تشخیص مصلحت و مفسده در او نیست یعنی کسی که از عقل بی بهره است؛ حضرت می‌فرماید انسانی که دیگران را بر رذیلتی مورد ملامت قرار می‌دهد در حالی که خودش بر آن رذیلت مقیم است، این احمق‌ترین مردم است نمی‌گوید این حُقم دارد بلکه می‌فرماید این احمق‌ترین مردم است یعنی بی عقل‌ترین مردم است. چنین شخصی دو مشکل دارد چون اولاً خودش در آن رذیلت دارد زندگی می‌کند، ثانیاً اینکه دارد دیگران را از بابت این رذیلت سرزنش می‌کند یعنی می‌داند این یک رذیلت است کسی ممکن است رذالتی داشته باشد ولی خیلی متوجه قبح آن نباشد اما کسی که در این جایگاه می‌نشیند و دیگران را سرزنش می‌کند یعنی می‌داند این رذیلت است و به قبح و زشتی آن آگاه است به گونه‌ای که دارد دیگران را به خاطر آن سرزنش می‌کند؛ چنین حالتی مسئولیتش بیشتر و خسارتش هم بیشتر است و مجازات چنین شخصی از شخصی که خیلی متوجه قبح مسئله‌ای نیست و البته دیگران را سرزنش نمی‌کند بیشتر است.

حال ببینید که مسئولیت ما که در این مسند هستیم چقدر بیشتر می‌باشد و اینگونه نیست که بگوییم که ما به مردم حرف خوب زده‌ایم و دیگر به عمل خودمان توجهی نکنیم حال که دیگران را سرزنش کرده‌ایم نه تنها به حسب مقام ثبوت این مشکل را داریم و مجازاتمان سنگین تر است بلکه یک اثر مهم سوء اجتماعی هم دارد و آن اینکه انکار این رذیلت هم اثر خودش را از دست می‌دهد یعنی کم کم باعث می‌شود قباحات این رذائل در ذهن مردم از بین برود و این بدترین کاری است که ممکن است صورت بگیرد.

خداوند به همه ما توفیق عمل به آنچه که می‌دانیم عنایت بفرماید.

«والحمد لله رب العالمین»